



به نام خدای مهربان

قصه های کودکانه

ماجراهای خاله سوسکه و آقاموشه

توسرمای زمستون سوسکه و راز پنهون

نوشته‌ی سوسن طاقدیس تصویرگر: سمیه علیپور



این اثر توسط داوران و کارشناسان دبیرخانه‌ی سامان‌دهی منابع آموزشی و تربیتی دفتر تکنولوژی آموزشی و کمک‌آموزشی آموزش و پرورش، مناسب و مرتبط با برنامه‌های درسی دوره‌ی آموزش ابتدایی دانسته شده است.

ناشر پیشرو در انتشار کتاب‌های کمک‌آموزشی برای مهدکودک‌ها و پیش‌دبستان‌ها	واحد کودک و نوجوان موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر	کتاب‌های قاصدک
دفتر و فروشگاه مرکزی: تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ محتشم، شماره‌ی ۲۰، طبقه همکف واحد ۱ تلفن: ۶۶۴۱۰۰۴۱ (۵ خط) • تلفکس: ۶۶۴۶۸۲۶۳ • کد پستی: ۱۳۱۵۸۴۴۵۴۷ سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۶۶۶۶۳ • www.zekr.co • @ghasedakbooks		

توسرمای زمستون، سوسکی و راز پنهون

- | | |
|--|---------------------|
| طاقدیس، سوسن، ۱۳۳۸ - | سرشناسه |
| توسرمای زمستون سوسکی و راز پنهون / نویسنده سوسن طاقدیس؛ تصویرگر سمیه علیپور. | عنوان و نام پدیدآور |
| تهران: ذکر، کتاب‌های قاصدک، ۱۶ص: (صور: رنگی). | مشخصات نشر |
| ماجراهای خاله سوسکه و آقا موشه: ۵. | مشخصات ظاهری |
| ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۶۹۷-۹-۹: دوره؛ ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۶۹۵-۵: | فروست |
| وضعیت فهرست نویسی: فیبا | شابک |
| گروه سنی: ب. | یادداشت |
| افسانه‌های عامه - شعر کودکان | موضوع |
| علیپور، سمیه، ۱۳۶۰ - تصویرگر | شناسه افزوده |
| ۱۳۹۳ ت ۱۵۲۴ ط ۱۳۹۸ | رده بندی دیویی |
| ۳۵۸۸۶۱۵: | شماره کتابشناسی ملی |
- نویسنده: سوسن طاقدیس
- تصویرگر: سمیه علیپور • مدیر هنری و اجرای جلد: فریدون قصری حقیقی
- صفحه‌آرایی: کارگاه گرافیک قاصدک (سید مهدی مظلوم)
- لیتوگرافی: گلپا • کد: ۹۳/۶۲۵
- تیراژ: ۱۵۰۰ جلد • چاپ سوم: ۱۳۹۸
- شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۶۹۵-۵
- شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۶۹۷-۹
- کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.

سوسکی خانم و آقا موشه مدتی کنار باغچه زندگی کردند ولی از وقتی هوا سرد شده بود، زندگیشان پُر از غم و درد شده بود. تمام مدت از سرما می لرزیدند. از آن بدتر غذایی برای خوردن به دست نمی آوردند. بدتر از آن، آب حوض یخ زده بود و آن‌ها آبی برای خوردن نداشتند.

یک روز سوسکی بعد از این که مدتی لرزید، گفت: «آقا موشی، عزیزم،

موش خوب و تمیزم،

خونه بدجوری سرده

ببین رنگم چه زرده

بدجوری سرما خوردم

خوبه که هنوز نمردم.»

آقا موشی کمی مین و من کرد و گفت:

«سوسکی یه فکری دارم

بیا بشین کنارم

تو خونه‌ی آدم‌ها

هس نون و آب و گرما

تا آخر زمستون

بیا بریم به اون جا.»





سوسکی دید چاره‌ای ندارد، قبول کرد. نصف شب که آدم‌ها خواب بودند، اسباب و اثاثشان را جمع کردند و بردند به خانه‌ی آدم‌ها، توی دیوار سوراخی درست کردند و همه چیز را به لانه‌شان بردند.

آقا موشه خسته شد. سوسکی خانم چای دم کرد و کنار او آمد و نشست. دوتایی به خانه‌ی تازه‌شان نگاه کردند و نفس راحتی کشیدند. آقا موشی گفت:

«توی خونه‌ی آدم‌ها

پر است درد و بلا

موش‌ها رو دوس ندارند

برام تله میزارند

اما منم زرنگم

نه این‌که اهل جنگم

وقت خطر سوسکی جون

می‌شم یه موش بی‌جون

از الکی می‌میرم

بعد یه دفه در می‌رم

این میشه موش مردگی

یه وقت به هیچ کس نگی

اگر دیدی یه آدم

خودتو بزن به مردن

مثل یه آب خوردن

بعدش پاشو فرار کن

تا توی خونه پر بزن.»

